

Caught when we are out of depth

(Sermon by Cheryl Williams, preached at Footscray Baptist on August 9th, 2026 – Matthew 14:22-33)

در جوانی، کلیسایی که در آن شرکت می‌کردم، پنجره‌های شیشه‌ای رنگی زیادی داشت. من یکی از آنها را بیشتر دوست داشتم و هر وقت می‌توانستم کنارش می‌نشستم. مانند اکثر کلیساها، مردم روی همان صندلی‌ها می‌نشستند، بنابراین من اغلب فرصتی برای نشستن نزدیک آن پیدا نمی‌کردم. پنجره، داستانی را که امروز پیش روی ماست، به تصویر می‌کشد، پطرس که سعی می‌کرد روی آب راه برود و غرق شود. من عاشق آن پنجره بودم. فکر می‌کنم به من یادآوری کرد که همه ما کمی شبیه پطرس هستیم، یک دقیقه پر از اعتماد به نفس و سپس وقتی در خطر هستیم، شروع به دست و پا زدن می‌کنیم. فکر می‌کنم به من یادآوری کرد که حتی برخی از شاگردان بزرگ هم گاهی اوقات شکست می‌خورند. فکر می‌کنم به من کمک کرد تا بفهمم که شاگردان کمی شبیه من هستند - دارای نقص، گاهی اوقات بیش از حد مطمئن و کمی بیش از حد به خودمان مطمئن. همه ما لحظاتی از ایمان زیاد و به همان اندازه شک و تردید زیاد داریم.

داستانی که امروز پیش روی ماست، فقط در انجیل متی یافت می‌شود.

پس از چند روز نسبتاً خسته‌کننده (باخبر شدن از مرگ یحیی تعمیددهنده، تلاش برای داشتن زمانی برای «تنهایی» و سپس غذا دادن به جمعیتی از مردم که نمی‌توانستند دور بمانند.)

بنابراین، عیسی دوباره تلاش می‌کند و می‌خواهد زمانی برای خودش داشته باشد، شاگردانش را با قایقی از دریای جلیل عبور می‌دهد تا بتواند برای دعا به بالای کوه برود. اکثر کسانی که در قایق بودند به دریانوردی عادت داشتند، آنها ماهیگیران قوی و شجاعی بودند. در حالی که در مسیرشان به آن سوی دریا بودند، طوفانی در حال شکل‌گیری بود که در آن بخش از جهان غیرمعمول نبود. طوفان‌ها مکرر بودند و می‌توانستند خیلی سریع بیایند. طوفان آنها را نمی‌ترساند، آنها قبلاً بسیاری از آنها را پشت سر گذاشته بودند، آنچه بعداً اتفاق افتاد، آنها را وحشت‌زده کرد.

آنچه آنها را می‌ترساند، ظاهر شدن چهره‌ای در دوردست است که روی آب راه می‌رود، آنها فکر می‌کنند که یک روح است، یا شاید دچار توهم شده‌اند یا ساخته و پرداخته تخیلات جمعی آنها است. سپس فرد خود را معرفی می‌کند، صدایی است که آنها می‌شناسند و کلماتی را می‌گوید که قبلاً شنیده‌اند - را در نظر بگیرید دل یا جرات داشته باشید، من هستم، نترسید. این عیسی است، آنها به سختی می‌توانند آن را باور کنند، اما به نظر می‌رسد پطرس به مدرک بیشتری نیاز دارد و می‌گوید - اگر واقعاً تو هستی، به من دستور بده تا به سمت تو بیایم، روی آب به سمت تو راه بروم. عیسی او را دعوت می‌کند که بیاید، پطرس از قایق پیاده می‌شود و با چشمانی خیره به عیسی شروع به راه رفتن روی آب می‌کند، سپس متوجه باد می‌شود، تمرکز خود را از دست می‌دهد و شروع به غرق شدن می‌کند. اولین واکنش او به این اتفاق این است که عیسی را صدا می‌زند و از او می‌خواهد که او را نجات دهد. عیسی دستش را دراز می‌کند و او را می‌گیرد. آن دو سوار قایق می‌شوند، طوفان آرام می‌شود و سایر شاگردان، عیسی را می‌پرستند و او را پسر خدا می‌نامند.

در این داستان چیزهای زیادی وجود دارد که می‌توانیم در مورد آنها بحث کنیم، اما امروز می‌خواهم روی پطرس تمرکز کنم.

پطرس داستانی تا حدودی پیچیده دارد. او می‌تواند عجول باشد. می‌دانیم که او عیسی را انکار می‌کند. می‌دانیم که عیسی او را می‌بخشد و او را به مراقبت از قومش فرا می‌خواند. او به چهره‌ای مهم در کلیسای اولیه تبدیل می‌شود.

پطرس با سایر شاگردان وارد قایق می‌شود. یک ماهیگیر او با آموزش، در طوفان‌های زیادی بوده و واقعاً از آنها نترسیده است. این طوفان نیست که ترسناک است، بلکه تصویری است که آنها در افق می‌بینند.

مانند دیگران، او صدای عیسی را می‌شنود که می‌گوید من هستم، نترسید، اما آنها می‌ترسند.

پیتر آدم عجول و بی‌پروایی است، معمولاً سریع وسط حرفش می‌پرد اما به نظر می‌رسد کمی مرددتر است. او با عیسی معامله می‌کند، اگر واقعاً تو هستی، مرا صدا بزن تا پیش تو بیایم. انگار به مدرک بیشتری نیاز دارد که ثابت کند واقعاً عیسی است، اما به کمی اطمینان خاطر از عیسی نیاز دارد، به اینکه عیسی او را صدا کند. البته که عیسی این کار را می‌کند.

او از قایق بیرون می‌آید و در ابتدا با تقلید از عیسی و راه رفتن روی آب، خیلی خوب عمل می‌کند. راه رفتن روی آب! سپس به دلایلی متوجه طوفان اطرافش می‌شود، می‌ترسد، تمرکزش را از دست می‌دهد و قبل از اینکه متوجه شود، در حال غرق شدن است. او بیرون می‌آید، عملی شجاعانه اما سپس دیگر باور نمی‌کند، دیگر به عیسی باور ندارد یا شاید دیگر به خودش باور ندارد.

شادی به وحشت تبدیل می‌شود، اولین کاری که می‌کند این است که عیسی را صدا می‌زند تا او را نجات دهد. اولین واکنش او این است که از خدا کمک بخواهد.

با وجود قدم‌های مردد پطرس، وقتی او عیسی را صدا می‌زند، عیسی فوراً عمل می‌کند، دستش را دراز می‌کند و او را بالا می‌کشد، وقتی خودش را از اعماق آب می‌بیند، او را می‌گیرد.

آنها با هم به قایق برمی‌گردند، دریا آرام می‌شود و همه آنها دقیقاً می‌دانند که عیسی کیست.

من تعجب می‌کنم که پطرس در این قسمت چه احساسی داشت - آیا احساس شکست می‌کرد؟ آیا به خاطر شک و تردیدهایش خودش را سرزنش می‌کرد؟ آیا شک داشت یا فقط کمی مردد بود؟ آیا از خودش عصبانی بود، شاید خجالت می‌کشید؟ وقتی عیسی او را گرفت، همه چیز فراموش شد؟ آیا متوجه شد که هرگز تنها نبوده و عیسی پشتش بوده است؟

مانند پطرس، ما گاهی اوقات خود را در دریا‌های طوفانی می‌یابیم. ما نیز ناامن، ترسناک، آشفته، احساس تهدید می‌کنیم، آرزوی امنیت داریم، احساس می‌کنیم باید خودمان را در برابر باد محکم کنیم، نگران اتفاقات بعدی می‌شویم. گاهی اوقات احساس می‌کنیم که از زندگی ضربه خورده‌ایم، گاهی اوقات حتی نمی‌توانیم توضیح دهیم که چه اتفاقی می‌افتد یا چه احساسی داریم، پیچ و خم‌های زیادی را تجربه می‌کنیم، در جستجوی آرامش و صلح، انواع و اقسام معامله‌ها را انجام می‌دهیم.

این داستان برای همه ما هم حس اطمینان خاطر و هم چالش‌هایی را فراهم می‌کند.

ما هرگز در طوفان‌های زندگی تنها نیستیم، عیسی همیشه آماده است تا به ما برسد و ما را در هنگام سقوط یا غرق شدن نجات دهد. حتی اگر تمرکز خود را بر عیسی بگذاریم، او تمرکز خود را از ما بر نمی‌دارد و آماده نجات ما نیست.

آیا ما همیشه عیسی را می‌شناسیم، به خصوص وقتی که اوضاع سخت می‌شود؟

آیا ما آماده‌ایم که به دعوت عیسی پاسخ دهیم، وقتی که به ما می‌گوید "بیا"؟

آیا ما آماده‌ایم که توسط عیسی به آن طرف، به درون خطر فرستاده شویم؟ عیسی ما را به کجا می‌فرستد؟

آیا ما شجاعت این را داریم که از قایق پیاده شویم، حتی به طور آزمایشی از عیسی پیروی کنیم، از عیسی تقلید کنیم؟

آیا قبل از اینکه با ایمان قدم برداریم، باید همه چیز را کنترل کنیم، برای هر گزینه‌ای آماده باشیم؟ یا آماده‌ایم که به سوی ناشناخته‌ها قدم برداریم؟

این داستان به ما اطمینان خاطر و امید می‌دهد.

مهم نیست که ما چه کسی هستیم یا چه کاری انجام داده‌ایم یا نداده‌ایم، حتی اگر با خدا چانه زده باشیم، قدم‌های لرزان برداشته باشیم، شک کرده باشیم یا وحشت زده باشیم، عیسی آنجاست و دستش را دراز کرده، آماده است تا ما را بگیرد، آماده است تا وقتی از عمق وجودمان خارج می‌شویم، ما را نگه دارد.

وقتی غرق می‌شویم، عیسی آنجاست. حتی اگر تردید کنیم، عیسی تردید نخواهد کرد.

اگر بخواهیم آب را آزمایش کنیم، عیسی آنجاست.

چه در قایق بمانیم و چه بیرون بیاییم، عیسی آنجاست تا ترس‌های ما را آرام کند.

عیسی طوفان‌هایی را که ما و جهان را احاطه کرده‌اند، آرام خواهد کرد. هرج و مرج، سردرگمی، ترس، تردید و درد حرف آخر را نمی‌زنند.

چارلز اسپورجن، واعظ مشهور باپتیست از دهه ۱۸۰۰، خطبه خود را در مورد این متن با این جمله به پایان می‌رساند - ممکن است همیشه روی آب راه نرویم، اما همیشه می‌توانیم بگوییم "مرا نجات بده".

عیسی وقتی از عمق وجودمان خارج می‌شویم، ما را خواهد گرفت. آمین.